

زیر پایش خدا غزل می‌ریخت
غزلی را که از ازل می‌ریخت
آن امامی که تا سحر امشب
روی لب‌های من غزل می‌ریخت
شب شعر مرا چه شیرین کرد
بین هر واژه‌ای عسل می‌ریخت
آن که در جیب کودکان یتیم
قمر و زهره و زحل می‌ریخت
آن کریمی که در پیاله دست
هر چه می‌ریخت لم یزل می‌ریخت
از هر آن کوچه‌ای که رد می‌شد
حسن یوسف در آن محل می‌ریخت
تیغ خشمش ولی به وقت نبرد
رنگ از چهره‌اجل می‌ریخت
شتر سرخ را به خون غلتاند
لرزه بر لشکر جمل می‌ریخت
آن امامی که روز عاشورا
از لب قاسمش عسل می‌ریخت
سید حمید رضا برقی

خورشید آسمانی ماه خدا تویی
همسایه قدیمی دنیای ما تویی
از مرز عقل‌های زمینی فراتری
هرگز ندید چشم کسی تا کجا تویی
حلم و سیادت نبوی در نگاه توست
این آفتاب حسن، رسول است یا تویی
صفین شاهد تو شور و حماسه‌ات
آئینه رشادت شیر خدا تویی
آیات فتح روز نبرد است چشم‌هات
طوفان معرکه! پسر لا فتی تویی
لحظه به لحظه عمر تو درس بصیرت است
خورشید صبر، قبیله‌ها تویی
صلح شکوهمند تو عین حماسه است
بنیان گذار نهضت کرب و بلا تویی

یوسف رحیمی

وقتی پدرت حضرت حیدر شده باشد
باید که تو را فاطمه مادر شده باشد
جد تو نبی بود نه اینطور بگویم
شک نیست که جد تو پیمبر شده باشد
جز بر در این خانه ندیدیم امامت
تقسیم میان دو برادر شده باشد
خورشید سقایی است که در سیر جمالی
از بوسه بر این گونه منور شده باشد
بو می‌کشم ایام تو را، باید از اخلاق
یک تکه تاریخ معطر شده باشد
ای حوصله محض چه تشبیه سخیفی است
با حلمت اگر کوه برابر شده باشد
با این که قضا دست تو را بست ندیدیم
جز آنچه بخواهی تو مقدر شده باشد
از عمر تو یک روز جمل آیه فتح است
با صلح اگر مابقی اش سر شده باشد
فریاد سکوت تو چه آهنگ رسایی است
شاید پس از آن گوش جهان کر شده باشد
دق داد محبان تو را گرچه سکوت
غوغای تو روزی است که محشر شده باشد
روزی که به اعجاز تو مبهوت بمانند
شک‌ها همه تبدیل به باور شده باشد
خون جگرت ریخت نه در تشنه که در دشت
داغ گل سرخی است که پرپر شده باشد
در مکتب تو رشد سریع است، عجب نیست
فرزند تو هم قامت اکبر شده باشد
آن چشم که گریان نشود روز قیامت
چشمی است که از غصه تو تر شده باشد
باور نتوان کرد که خاکی است مزارت
جز آنکه ضریح تو کبوتر شده باشد
ای جان علی ریشه غم را بکن از دل
هرچند که اندازه خیبر شده باشد

های جانفدا

مست از غم توام غم تو فرق می کند
 محو توام که عالم تو فرق می کند
 با یک نگاه می کشی و زنده می کنی
 مثل مسیح ، نه، دم تو فرق می کند
 یک دم نگاه کن که مرا زیر و رو کنی
 باید عوض شد آدم تو فرق می کند
 تنها کمی به من نظر لطف می کنی؟
 آقای مهربان! کم تو فرق می کند
 زخمی است در دلم که علاچی نداشته است
 جز مرحمت که مرهم تو فرق می کند
 اشک غمت برای من «احلی من العسل»
 گفتم براینم تو فرق می کند
 صلح تو روضه است حماسه است غربت است
 ماهی تو و محرم تو فرق می کند
 باید خیال کرد تجسم نمود؛ نه؟
 نه؛ گنبد تو پرچم تو فرق می کند
 لختی بخند قافیه ام را بهم بریز
 آقای من! تبسم تو فرق می کند
 سید محمد رضا شرافت

خدا به طالع تان مَهر پادشاهی زد
 به سینه احدی دست رد نخواهی زد
 در آسمان سخاوت یگانه خورشیدی
 تمام زندگیا ت را سه بار بخشیدی
 گدا ز کوی تو هرگز نرفته ناراضی
 عزیز فاطمه! از بس که دست و دل بازی
 مدینه شاهد حرفم: فقیر سرگشته
 همیشه دست پر از محضر تو برگشته
 به لطف خنده تان شام غم سحر گردد
 نشد که سائل تان نا امید برگردد
 خدا به شهید لب ت مزه رطب داده
 کریم آل محمد تو را لقب داده
 تبسم نمکینت چقدر شیرین است
 دوا ی درد یتیم و فقیر و مسکین است
 خوشا به حال گدایی که چون شما دارد
 در این حرم چقدر او برو بیا دارد
 به هر مسافر بی سر پناه جا دادی
 به دست عاطفه حتی به سگ غذا دادی
 گره گشایی ات از کار خلق، ارث علی است
 مقام اولی جود و بخشش ازلی است
 به حج خانه دلبر چه ساده می رفتی
 همه سواره ولی تو، پیاده می رفتی
 شما ز بس که کریم و گره گشا بودی
 دل کویر به فکر پیاده ها بودی
 وحید قاسمی

رمضان آمد و دارم خبری بهتر ازین
 مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر ازین
 گر چه باشد سپر آتش دوزخ، صومم
 لیک با این همه دارم سپری بهتر ازین
 شب قدر رمضان، گر چه بسی پر قدر است
 دارد این مه، شب قدر و سحری بهتر ازین
 مولد لولو پاک مَرَجَ الْبَحْرَین است
 نیست در رشته خلقت گهری بهتر ازین
 مادرش فاطمه و باب گرامی اش علی
 چه کسی داشته ام و پدری بهتر ازین
 رست پیغمبر از آنهمت ابتر بودن
 نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر ازین
 اسوه خلق زمین، فخر جوانان بهشت
 مادر دهر نژاد پسری بهتر ازین
 گفت خالق فتبارک به خود از خلقت او
 کلک ایجاد ندارد اثری بهتر ازین
 بگذر آهسته تر ای ماه حسن، ای رمضان!
 عمر ما را نبود چون گذری بهتر ازین
 اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود
 امتی را نبود راه بری بهتر ازین
 زنده شد با این صلح موقت اسلام
 نیست در حُسن سیاست هنری بهتر ازین
 لطف کن اذن زیارت که خدا می داند
 بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این
 گر چه مشمول عنایات تو بوده است «حسان»
 یا حسن! کن به محبان نظری بهتر ازین
 حبیب الله چایچیان

صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ

این بن این بنی
 المحمدي

عليه السلام